

عربی ۱۲ | درس اول

واژگان سطر به سطر

تَرَاهُمْ: آنان را می بینی

فِصَّة: نقره

أُمُّ: یا

حَدِيدٌ*: آهن

نُحَاسٌ*: مس

ذَهَبٌ: طلا

طِينَةٌ*: گل، سرشت

سِوَى*: جز

لَحْمٌ*: گوشت

عَظْمٌ*: استخوان

عَصَبٌ*: پی، عصب

حِیَاءٌ: شرم

التَّفَاخُرُ: افتخار کردن

مَحْمُودٌ: ستایش شده

اعلموا

لا یُضِیْعُ: تباہ نمی کند (ماضی: أَضَاعَ)

أَجْرٌ: پاداش

المُحْسِنِینَ: نیکوکاران

قَالَ: گفت

أَعْلَمَ: می دانم

قَدِیرٌ: توانا

كَأَنَّ: گویی، مانند

إِرْضَاءٌ: خشنود ساختن

جَمِیعٌ: همه

غَايَةٌ: هدف

لا تُدْرِكُ: به دست نمی آید

نصی الدرس

فِیْمَةً: ارزش

إِمْرِئٍ: انسان

یُحْسِنُهُ: آن را به خوبی انجام می دهد

الدَّاءُ*: بیماری

الدَّوَاءُ: دارو

ما تُبْصِرُ*: نگاه نمی کنی

لا تَشْعُرُ: احساس نمی کنی

تَزَعَمُ*: گمان می کنی (ماضی: زَعَمَ)

جَزْمٌ*: پیکر

إِنطَوَى*: به هم پیچیده شد

(مضارع: یَنْطَوِي)

أَكْفَاءٌ: همتایان

مِنْ جِهَةٍ: از سمت، از نظر

الآبَاءُ: پدران

قَدْرٌ: اندازه، ارزش

أَسْمَاءٌ: نامها

فَزُبٌ: کسب کن

لا تَطْلُبُ: نخواه، طلب نکن

بَدَلٌ*: جانشین

مَوْتِی: مردگان

أَحْیَاءٌ: زندگان

الفَخْرُ: افتخار

العَفَافُ: پاکدامنی

جَهْلًا: نادانی (از روی نادانی)

التَّسَبُّبُ: دودمان



أَغْنَى: بی نیازکننده تر	لَكِنَّ: ولی
الْعَفْو: بخشش	ذُو: دارای
عِنْدَ الْقُدْرَةِ: زمان توانمندی	فَضْل: بخشش
أَجْمَل: زیباتر	لَا يَشْكُرُونَ: سپاسگزاری نمی کنند
العَافِيَةِ: سلامتی	لَيْتَنِي: ای کاش من
أَسْوَأُ: بدتر	جَعَلْنَا: قرار دادیم
ما يَلِي: آنچه می آید	الْقُرْآن: خواندن (در این جا: قرآن)
يَسْتَوِي: برابرند (در این جا)	لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: امید است شما
لَا يَحْزَنُكَ: تو را نباید غمگین کند	خردورزی کنید
قَوْل: گفتار	فَائِز: برنده
العِزَّة: ارجمندی	كُرَّة المِنضَة: تنیس روی میز
رَبِيب: شک	البَغْث: رستاخیز
هُدًى: هدایتی	يَقَاتِلُونَ: می جنگند
الْمُتَّقِينَ: پرهیزگاران	صَفًا: صفاسته
إِكْرَاه: اجبار	بَنِيَان: ساختمان
لَا تُطْعَمُوا: خوراک ندهید	مَرصُوص: استوار
الْمَسَاكِين: بیچارگان	طَوِيل: طولانی
الْتِمَارِين	قَصِير: کوتاه
مَوْصَل: رسانا	المُشْتَرِي: خریدار
الكَهْرِبَاء: برق	مُتَرَدِّد: دودل، مردد
حَمْرَاء: قرمز	شِرَاء: خریدن
حَيْط: نخ	البِضَاعَة: کالا
أَبْيَض: سفید	عَازِم: مصمم
يَجْرِي: جریان دارد، جاری است	إِبْحَث... عَنْ: بگرد، جست و جو کن
الْحَيْس: احساس	العَصَاة: آبیموه گیری
الجِلْد: پوست	المُعْجَم: لغت نامه
تُرَاب: خاک	مَكْتُوبَة: نوشته شده
مُخْتَلِط: آمیخته شده	لَا عَلِمَ لَنَا: هیچ دانشی نداریم
لَا تَسْبُوا: دشنام ندهید	عَلَّمْتَنَا: به ما آموخته ای، به ما آموختی
يَدْعُونَ: فرامی خوانند	كُنْز: گنج

لَيْسَ: نیست
 قَلُوب: دل‌ها
 يَكْتُمُونَ: پنهان می‌کنند
 ما أَبْرَى: بی‌گناه نمی‌شمارم
 أَمَّارَةٌ: بسیار دستوردهنده
 السَّوء: بدی
 قد أَفْلَحَ: رستگار شده‌اند (در این جا)
 صَلَاتِهِمْ: نمازشان
 خَاشِعُونَ: فروتن (در این جا)
 عَلَام: بسیار دانا
 الْعُيُوب: نهان‌ها
 أَحْسِنُوا: نیکی کنید
 الْمُحْسِنِينَ: نیکوکاران
 سَقْفًا: سقفی
 مَحْفُوظًا: نگه‌داشته‌شده
 سَمَّيْل: پرسیده شد
 السِّيَّاح: گردشگران
 قَاعَةٌ: سالن
 الدَّلِيل: راهنما
 تَمَنَّى: آرزو کرد
 المَزَارِع: کشاورز
 جَائِع: گرسنه
 ذَنْبِك: گناهت
 أَوْفُوا: وفا کنید
 العهد: پیمان
 رَحِيم: مهربان
 البِقَاع: قطعه‌های زمین
 البِهَائِم: چارپایان
 نِعَم: نعمت‌ها
 حَوَائِج: نیازها

دون الله: به جای خدا
 يُسَارِعُونَ*: شتاب می‌ورزند
 لا تَحْمَلْنَا*: بر ما تحمیل نکن
 لا طَاقَةَ لَنَا بِهِ: توانش را هیچ نداریم
 لا يَذْكُرُ: یاد نشود، ذکر نشود (در این جا)
 حَصَلْتَان: دو ویژگی
 البَخْل: خساست
 الغَضَب: خشم
 مَفْسَدَةٌ*: مایه تباهی
 أَشَدَّ: سخت‌تر
 التَّفَكُّرُ: اندیشیدن
 لا تُمَيِّتُوا*: نمی‌رانید (أَمَات: میراند)
 الرَّزْعُ: محصول
 حَذُوا*: بگیرید (أَخَذَ: گرفت)
 كُونُوا*: باشید (كان: بود)
 نَقَاد: نقدکنندگان
 جَلَسَ: نشست
 أَجَلَسَ: نشاند
 قَطَعَ: بُرید
 انْقَطَعَ: بُریده شد
 عَفَرَ: آمرزید
 اسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست
 سُبْحَانَ: پاک است
 أُسْرَى: حرکت داد
 لِيلاً: شبانه
 جَادِلُهُمْ: با آنان بحث کن
 أَعْلِمَ: داناتر
 ضَلَّ: گم شد، گمراه شد
 سَبِيلَهُ: راهش
 أَفْوَاهِهِمْ: دهان‌هایشان



المترادفات (مترادفها)

معنی	مترادف	کلمه
بیماری	المَرَض	الدَّاء
نگاه کرد، مشاهده کرد	رَأَى، شَاهَدَ، نَظَرَ	أَبْصَرَ
احساس کرد	أَحْسَسَ	شَعَرَ بِـ
گمان کرد، پنداشت	ظَنَّ، حَسِبَ	زَعَمَ
پیکر، بدن، جسم	الجِسْم، البدن	الجِزْم
سمت، سو	نَحْو	جِهَةٌ
نیاکان، پدران	الأجداد	الآباء
انسان، شخص	الإنسان	الإمرئ
کارها	الأعمال	الأفعال
کسب کن	اِكْتَسَبَ	فَزَّ بِـ
افتخارکننده، فخر فروش	المُفْتَخِر	الفاخر
جَز	إِلَّا	سِوَى
سلامتی	الصَّحَّة	الشِّفَاء، العافية
نشست	قَعَدَ	جَلَسَ
فروتن	خاضع	خابِيع
شبيه است، مانند	كَ	يُشْبِهُ
پاداش	ثَوَاب	أَجْر
هدف	الهدف، القَصْد	الغاية
خواندن	القِرَاءة	الْقُرْآن

تنبلی	الْكَسَالَةُ	الْكَسَلُ
جنگید، مبارزه کرد	حَارَبَ	قَاتَلَ
راه	طَرِيقَ	سَبِيلَ
جست‌وجو کرد	فَتَّشَ عَنِ	بَحَثَ عَنِ
گفتار	كَلَامَ	قَوْلَ
اجبار	إِجْبَارَ	إِكْرَاهَ
شتافت	أَسْرَعَ	سَارَعَ
ویژگی	مِيزَةَ	خَصْلَةَ
فهمید، دانست	عَلِمَ	فَهِمَ
پنهان کرد	سَتَرَ	كَتَمَ

الْمُتَضَادَاتُ (متضادها)

معنی	متضاد	کلمه
بیماری ≠ دارو، شفا	الدَّوَاءُ، الشِّفَاءُ، الصَّحَّةُ	الدَّاءُ، الْمَرَضُ
کوچک ≠ بزرگ	كَبِيرَ	صَغِيرَ
بزرگ‌تر ≠ کوچک‌تر	أَصْغَرَ	أَكْبَرَ
پدران ≠ مادران	الْأُمَّهَاتُ	الْآبَاءُ
مردان ≠ زنان	نِسَاءَ	رِجَالَ
مردگان ≠ زندگان	أَحْيَاءَ	مَوْتَى
مادر ≠ پدر	أَبَ	أُمَّ
ثابت ≠ متحرک	مُتَحَرِّكَ	ثَابِتَ



نادانان ≠ دانایان	عُلَّام / عُلَمَاء	جُهَّال
مرده ≠ زنده	الْحَيِّ	الْمَيِّت
برنده ≠ بازنده	خَابِر	فَائِز
بلند ≠ کوتاه	قَصِير	طَوِيل
این جا ≠ آن جا	هُنَاكَ	هُنَا
خریدار ≠ فروشنده	الْبَائِع	الْمُشْتَرِي
دول، مردّد ≠ مصمّم، قاطع	مُصَمِّم	مُتَرَدِّد
خرید ≠ فروش	بَيْع	شِرَاء
خوبی ≠ بدی	سَرّ	خَيْر
سفید ≠ سیاه	أَسْوَد	أَبْيَض
دروغ ≠ راست، راستی	الضَّدَق	الْكِذْب
نشست ≠ برخاست	قَامَ	جَلَسَ، قَعَدَ
پنهان کرد ≠ آشکار کرد	أَظْهَرَ، بَيَّنَّ	كَتَمَ، سَتَرَ

الجموع المکسرة (جمع های مکسر)

معنی	جمع مکسر	کلمه
ارزش‌ها	قِيَم	قِيَمَة
داروها	أَدْوِيَة	دَوَاء
پیکرها	أَجْرَام	جِزْم
بزرگ‌ترها	أَكَابِر	أَكْبَر
همتایان	أَكْفَاء	كُفَاء
پدرها	آبَاء	أَبَّ

مردها	رِجَال	رَجُلٌ
کارها، عمل‌ها	أَفْعَالٌ	فِعْلٌ
نام‌ها	أَسْمَاءٌ	اسْمٌ
مردگان	مَوْتَى	مَيِّتٌ
زندگان	أَحْيَاءٌ	حَيٌّ
گوشت‌ها	لُحُومٌ	لَحْمٌ
استخوان‌ها	عِظَامٌ	عَظْمٌ
پی‌ها، عصب‌ها	أَعْصَابٌ	عَصَبٌ
عقل‌ها	عُقُولٌ	عَقْلٌ
ادب‌ها	أَدَابٌ	أَدَبٌ
جانشین‌ها	أَبْدَالٌ	بَدَلٌ
نادان‌ها	جُهَّالٌ	جَاهِلٌ
کافر‌ها	كُفَّارٌ	كَافِرٌ
دوست‌ها	أَصْدِقَاءٌ	صَدِيقٌ
شهر‌ها	مُدُنٌ	مَدِينَةٌ
کشور‌ها	بِلَادٌ	بَلَدٌ
کالاها	بَضَائِعٌ	بِضَاعَةٌ
رشته‌ها	حُبُوطٌ	حَبِيطٌ
دهان‌ها	أَفْوَاهٌ	فَمٌ
دل‌ها	قُلُوبٌ	قَلْبٌ
نهان‌ها	عُيُوبٌ	عَيْبٌ



المُتَشَابِهَات (مشابهات)

إِمرئى (انسان، شخص) / إمرأة (زن) / مُرّة (تلخ) / مُرّة (بار، دفعه)

الدّاء (بیماری) / الدّواء (شفا، دارو)

جُرم (پیکر) / جُرم (گناه) / أُجر (پاداش) / جَرّ (حرف جرّ)

بَدَل (جانشین) / بَدَّل (تبدیل کرد)

حَدید (آهن) / حَدّاد (آهنگر) / مُحَدَّد (مشخص) / حَدّ (اندازه)

سوی (جُرّ) / یَسْتَوِی، اِسْتَوَى (برابر است، برابر شد) / سَوّ (بدی)

زَعَمَ (گمان کرد) / زَعیم (رهبر)

غایة (هدف) / نهایة (پایان) / بادایة (آغاز)

بَعَثَ (رستاخیز) / بَعَثَ (فرستاد) / اِنْبَعَثَ (فرستاده شد) / باعِثَ (علّت، سبب)

الرَّیْبَ (شک) / الرّیْبَ (روغن) / البیْتِ (خانه)

العَظْمَ (استخوان) / العَزمَ (تصمیم، اراده) / الحِزامَ (کمربند)

سازَعَ (شتافت) / ساعدَ (یاری کرد) / سازَ (حرکت کرد) / اَسْرَعَ (شتافت)

حَمَلَ (تحمیل کرد) / حَمَلَ (بُرد، حمل کرد) / حَمَالَ (بارتَر) / حَامِلَ (حمل کننده)

داء (بیماری) / دواء (دارو) / دودّة (کرم) / دَوَّرَ (نقش)

كذَّبَ (دروغ) / كاذب (دروغگو) / كَذَّاب (بسیار دروغگو) / كَذَّبَ (دروغ گفت)

مَفْسَدَة (مایه تباهی) / يَفْسُدُ (فاسد می شود) / مُفْسِد (فسادکننده)

جَلَسَ (نشست) / أَجْلَسَ (نشانند) / جَلِيسَ (هم نشین) /

مَجْلِسَ (محل نشستن) / اِجْلَاسَ (نشانندن)

قَطَعَ (بُرید) / انْقَطَعَ (بُریده شد) / قاطِع (بُرنده) /

مَقْطُوع (بریده شده) / انْقِطَاع (بریده شدن)

عَفَرَ (آموزید) / اسْتَعْفَرَ (آموزش خواست) / غافِر (آموزنده) /

مَعْفُور (آموزیده شده) / مُسْتَعْفِر (آموزش خواهنده) /

غَفَّار (بسیار آموزنده) / اسْتِغْفَار (آموزش خواستن)

ضَلَّ (گم شد، گمراه شد) / ضَلال (گمراهی) / أَضَلَّ (گمراه کرد)

ترجمه جملات مهم

نصّ الدرس

۱ «قَبِيْمَةٌ كُلُّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»: ارزش هر انسانی به چیزی است که آن را به خوبی انجام می دهد.

۲ دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ مَا تَبَصَّرُ / وَ دَاوَأُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ: دوی تو در توست و [آن را] نمی بینی و بیماری تو از توست در حالی که [آن را] احساس نمی کنی.

۳ أَ تَزْعَمُ أَنَّكَ جَزْمٌ صَغِيرٌ / وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ: آیا گمان می کنی که تو پیکر کوچکی هستی در حالی که جهان بزرگ تر در تو به هم پیچیده شده است؟

۴ النَّاسُ أَكْفَاءُ: مردم همتا (همتایان) هستند.

۵ وَ قَدَّرَ كُلَّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ / وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ: ارزش هر انسانی به چیزی است که آن را به خوبی انجام می دهد و مردان با کارها [یشان] نام هایی دارند.

۶ فَفَرَّ بِعِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلًا / فَالِنَّاسِ مَوْتِي وَ أَهْلَ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ: پس دانش را کسب کن و جایگزینی برای آن نخواه پس مردم مرده (مرده هایی) هستند و اهل دانش زندگانند (زنده اند).

۷ أَتَيْهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ: ای که نابخردانه به دودمان افتخار می کنی!

۸ هَلْ تَرَاهُمْ خَلِقُوا مِنْ فِصَّةٍ / أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ: آیا ایشان را می بینی که از نقره یا آهن یا مس یا طلا آفریده شده اند؟

۹ بَلْ تَرَاهُمْ خَلِقُوا مِنْ طَيِّبَةٍ / هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ: بلکه آنان را می بینی که از گلی آفریده شده اند آیا به جز گوشت و استخوان و پی هستند؟



اعلموا

۱۰ ﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾: بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

۱۱ ﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾: آنان مانند یاقوت و مرجان اند.

۱۲ ﴿كَأَنَّ إِرْضَاءَ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تَدْرُكُ﴾: گویی خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی شود.

۱۳ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾: بی گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیش تر مردم سپاسگزاری نمی کنند.

۱۴ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾: بی گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

۱۵ ﴿فَهَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾: پس این، روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید.

۱۶ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوقٌ﴾: قطعاً خدا کسانی را که صاف بسته در راه او پیکار می کنند دوست می دارد گویی آن ها ساختمانی استوار هستند.

۱۷ ﴿كَأَنَّ الْمُسْتَرِيَّ مُتَرَدِّدٌ فِي شِرَاءِ الْبِضَاعَةِ وَلَكِنَّ الْبَائِعَ عَازِمٌ عَلَى بَيْعِهَا﴾: گویی خریدار در خریدن کالا دودل است ولی فروشنده در فروشش مصمم است.

۱۸ ﴿... لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾: جز آن چه به ما آموخته ای هیچ دانشی نداریم.

۱۹ ﴿لَا شَيْءَ أَحْسَنَ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ﴾: هیچ چیز بهتر از بخشش در هنگام توانایی نیست.

۲۰ ﴿لَا خَيْرَ فِي قَوْلِ إِمَاعٍ الْفَعْلِ﴾: هیچ خیری در سخنی جز با کار (عمل کردن) نیست.

۲۱ ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند برابرند؟

۲۲ ﴿لَوْ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾: گفتارشان تو را نباید اندوهگین کند زیرا ارجمندی همه از آن خداست.

۲۳ ﴿لَا تَطْعِمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ﴾: بیچارگان را از آنچه نمی خورید، خوراک ندهید.

التَّمارين

۲۴ النَّحَّاشُ عُنْصُرٌ فَلْزِيٌّ كَالْحَدِيدِ مُؤَصَّلٌ لِلْحَرَارَةِ وَالْكَهْرَبَاءِ: مس عنصری فلزی مانند آهن و رسانای گرما و برق است.

﴿۲۵﴾ الْعَصَبُ خَيْطٌ أبيضٌ فِي الْجِسْمِ يَجْرِي فِيهِ الْحِشُّ: عصب رشته‌ای سفید در بدن است که در آن حس جریان دارد.

﴿۲۶﴾ ﴿وَلَا تَسْتَبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَبُوا اللَّهَ...﴾: و کسانی که غیر خدا را فرا می‌خوانند دشنام ندهید که به خدا دشنام دهند.

﴿۲۷﴾ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ...﴾: ای پیامبر ﷺ کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند تو را نباید غمگین کنند.

﴿۲۸﴾ ﴿... رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾: پروردگارا آن چه توانش را هیچ نداریم بر ما تحمیل نکن.

﴿۲۹﴾ ﴿لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَن لَّا يَرْحَمُ النَّاسَ﴾: خدا رحم نمی‌کند به کسی که به مردم رحم نمی‌کند.

﴿۳۰﴾ ﴿كُلِّ طَعَامٍ لَا يَذْكُرُ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ وَ لَا بَرَكَةَ فِيهِ﴾: هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود پس فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست.

﴿۳۱﴾ ﴿لَا تَعْصَبُ فَإِنَّ الْعَصَبَ مَفْسَدَةٌ﴾: خشمگین نشو، زیرا خشم مایه تباهی است.

﴿۳۲﴾ ﴿لَا تَسْتَبُوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعِدَاوَةَ بَيْنَهُمْ﴾: به مردم دشنام ندهید زیرا دشمنی را میان آنان به دست می‌آورید.

﴿۳۳﴾ ﴿لَا تَمِثُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ يَمُوتُ كَالرَّزَعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ﴾: دل‌ها را با بسیاری غذا و نوشیدنی نمیرانید زیرا قلب مانند محصول هنگامی که آب بر آن زیاد شود می‌میرد.

﴿۳۴﴾ ﴿حَدُّوا الْحَقَّ مِن أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِن أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا نِقَادَ الْكَلَامِ﴾: حق را [حتی] از اهل باطل فرابگیرید و باطل را [حتی] از اهل حق فرانگیرید، سخن سنج باشید.

﴿۳۵﴾ ﴿... وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ﴾: و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است بحث کن قطعاً پروردگارت به [حال] کسی که از راهش گم شده داناتر است.

﴿۳۶﴾ ﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾: دهان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آن چه پنهان می‌کنند، داناتر است.

﴿۳۷﴾ ﴿وَمَا أَزْبَرَى نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَزَمَ رَبِّي...﴾: و نفسم را بی‌گناه نمی‌شمارم زیرا نفس بسیار دستوردهنده به بدی است مگر این‌که پروردگارم رحم کند.

﴿۳۸﴾ ﴿... قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾: گفتند: هیچ دانشی نداریم، قطعاً تو بسیار دانای نهایان هستی.



﴿٣٩﴾ حَضَرَ السِّيَاحَ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ لَكِنَّ الدَّلِيلَ لَمْ يَحْضُرْ؛ گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حاضر نشد.

﴿٤٠﴾ «اعْلَمُوا أَنَّ خَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: بدانید که نیازهای مردم به سوی شما از نعمت‌های خدا بر شماست.

مفهوم جملات مهم

﴿١﴾ «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.»

◀ **ترجمه:** ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

◀ **مفهوم:** ارزش هر انسان به کارهای نیک اوست.

﴿٢﴾ دَاوَأُوكَ فَيْكَ وَ مَا تُبْصِرُ / وَ دَاوَأُوكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ

◀ **ترجمه:** دوی تو در توست و نمی‌بینی / و درد تو از توست و احساس نمی‌کنی

◀ **مفهوم:**

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

﴿٣﴾ أ تَرَعَمَ أَنْتَ جِرْمَ صَغِيرٍ / وَ فَيْكَ انطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

◀ **ترجمه:** آیا می‌پنداری که جسم کوچکی هستی در حالی که جهان بزرگ‌تر در تو پیچیده شده است.

◀ **مفهوم:** اشاره به بزرگی و عظمت انسان

﴿٤﴾ وَ قَدَّرَ كُلَّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ / وَ لِلرَّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءٌ

◀ **ترجمه:** و اندازه هر انسانی به چیزی است که آن را خوب انجام می‌دهد و مردان با [کارهایشان] نام‌هایی دارند.

◀ **مفهوم:** ارزشمندی و نامدار و شناخته شدن به واسطه کار نیک

﴿٥﴾ فَفَرَّزَ بَعْلِمٍ وَ لَا تَنْطَلِبُ بِهِ بَدَلًا / فَالْتَأَسَّ مَوْتِي وَ أَهْلَ الْعِلْمِ أَحْيَاءٌ

◀ **ترجمه:** پس علم را به دست آور و جانشینی برای آن نخواه پس مردم مردگانند و اهل علم زندگان.

◀ **مفهوم:** دعوت به دانش‌اندوزی / ارزش دانشمندان و اهل علم

﴿٦﴾ أَيُّهَا الْفَاحِشُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ / إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمَّ وَ لِأَبٍ

◀ **ترجمه:** ای افتخارکننده از روی نادانی به اصل و نسب، [بدان که] مردم فقط از یک مادر و یک پدر هستند.

◀ **مفهوم:** تأثیر نداشتن اصل و نسب در ارزش‌گذاری انسان‌ها

۷) **إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ / وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ**

◀ **ترجمه:** افتخار فقط به عقلی ماندگار و شرم و پاکدامنی و ادب است.
 ▶ **مفهوم:** افتخار انسان‌ها به زیبایی‌های معنوی است.

۸) **أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءٌ وَ إِنْ مَاتُوا.**

◀ **ترجمه:** اهل دانش زندگانند اگرچه مرده‌اند.
 ▶ **مفهوم:** جاودان بودن نام دانشمندان حتی پس از مرگ

۹) **«وَأَقُولُ الْكَافِرَ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»**

◀ **ترجمه:** و کافر می‌گویم: ای کاش من خاک بودم.
 ▶ **مفهوم:** اشاره به پشیمان بودن انسان‌های کافر در روز قیامت

۱۰) **«لَا كَنْزَ أَعْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ.»**

◀ **ترجمه:** هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.
 ▶ **مفهوم:** ارزش قناعت در زندگی

۱۱) **أَلْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ حَسَنٌ. (لَا شَيْءَ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ.)**

◀ **ترجمه:** بخشش هنگام توانایی نیک است. (هیچ چیز از بخشش هنگام توانایی بهتر نیست).
 ▶ **مفهوم:** ارزش بخشش هنگام قدرت

۱۲) **«لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ.»**

◀ **ترجمه:** هیچ خوبی در سخنی مگر با کار و عمل نیست.
 ▶ **مفهوم:** ارزش حرف زدن به عمل به آن است.

۱۳) **«لَا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ.»**

◀ **ترجمه:** هیچ مبارزه‌ای مانند مبارزه با نفس نیست.
 ▶ **مفهوم:** اهمیت مبارزه با هواهای نفسانی / اشاره به جهاد اکبر

۱۴) **«لَا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ.»**

◀ **ترجمه:** هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.
 ▶ **مفهوم:** اهمیت سلامتی در زندگی

۱۵) **«لَا سُوءَ أَسْوَأَ مِنَ الْكَذِبِ.»**

◀ **ترجمه:** هیچ بدی‌ای بدتر از دروغ نیست.
 ▶ **مفهوم:** نکوهش دروغ گفتن



﴿... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾ ۱۶

ترجمه: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟

مفهوم: ارزش و اهمیت علم / قضاوت و برتری دانا بر نادان

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾ ۱۷

ترجمه: هیچ اجباری در دین نیست.

مفهوم: اهمیت اختیار در انسان

﴿وَلَا تَسْئُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُؤُوا اللَّهَ...﴾ ۱۸

ترجمه: و کسانی را که به جای خدا فرامی‌خوانند دشنام ندهید که به خدا دشنام می‌دهند.

مفهوم: اهمیت احترام به عقاید دیگران

﴿لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ...﴾ ۱۹

ترجمه: خدا رحم نمی‌کند به کسی که به مردم رحم نمی‌کند.

مفهوم: مهربانی و رحم به دیگران

﴿كُلُّ طَعَامٍ لَا يَذْكُرُ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ... لَا بَرَكَهَ فِيهِ...﴾ ۲۰

ترجمه: هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود ... هیچ برکتی در آن نیست.

مفهوم: اهمیت یاد خدا در هنگام غذا خوردن

﴿لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْعَصَبَ مَفْسَدَةٌ...﴾ ۲۱

ترجمه: خشمگین نشو، زیرا خشم مایه تباهی است.

مفهوم: دوری از خشم و عصبانیت / نکوهش خشم

﴿لَا فَقْرٌ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلَ التَّفَكُّرِ...﴾ ۲۲

ترجمه: هیچ فقری سخت‌تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.

مفهوم: نکوهش نادانی و جهالت / تأکید بر اهمیت اندیشیدن

﴿لَا تَسْئُوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ...﴾ ۲۳

ترجمه: مردم را ناسزا نگوئید پس دشمنی را میان آنان به دست می‌آورید.

مفهوم: لزوم برخورد محترمانه با مردم

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ ۲۴

ترجمه: به عهد و پیمان وفا کنید همانا پیمان مورد سؤال [خواهد] بود.

مفهوم: اهمیت وفاداری به عهد و پیمان

﴿إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ...﴾ ۲۵

ترجمه: همانا بهترین خوبی، اخلاق نیک است.

مفهوم: اهمیت خوش‌اخلاقی



واژگان موضوعی

أدوات الاستفهام (كلمات (ابزارهای) پرسشی)

مَنْ: چه کسی
 هَلْ، أ: آیا
 لِمَنْ: مال چه کسی، برای چه کسی
 أين: کجا
 كم: چند، چقدر
 مِنْ أين: اهل کجا، از کجا
 متى: کی، چه وقت
 ماذا، ما: چه چیز، چیست
 لماذا، لِمَ: چرا، برای چه
 كيف: چگونه
 بِمَ: با چه چیزی
 أي: کدام

الوسائل الكهربائية (وسایل برقی)

مَكِّيف: کولر، تهویه‌کننده
 مصباح: چراغ
 تِلْفَاز: تلویزیون
 آلة طباعة: دستگاه چاپ
 كهرباء: برق
 طاقة كهربائية: نیروی برق
 مَسْجَل: دستگاه ضبط
 بَطَّارِيَّة: باتری
 حاسوب: رایانه
 عَصَاة: آمیوه‌گیری
 تيار الكهربائ: جریان برق

الإتجاهات (جهت‌ها)

أمام: روبه‌رو، مقابل
 وراء، خَلْف: پشت
 تحت: زیر
 جَنْب: کنار
 فوق: بالای
 عِنْد: نزد، کنار
 على: بر، روی
 على اليمين: سمت راست
 على اليسار: سمت چپ
 إلى: به، به سوی، تا
 حَوْل: پیرامون، اطراف
 على امتداد: در امتداد
 الشمال: چپ
 اليمين: چپ
 اليمين: راست
 نحو: سمت، سو

وسائل النقل (وسایل نقل و انتقال)

سَيَّارة: ماشین، خودرو
 حافلة: اتوبوس
 طائرة: هواپیما
 جَرَّارة: تراکتور
 سَيَّارة الأجرة: تاکسی
 سفينة: کشتی
 عَرَبِيَّة: واگن، گاری
 قطار: قطار

قَم: دهان

كَيْد: جگر

جَنَاح: بال

وَجْه: چهره

لِسان: زبان

دَمْع: اشک

دَم: خون

جِلْد: پوست

بَطْن: شکم

أَطراف: دست و پا

حَدّ: گونه

دِمَاغ: مغز

نَسِيج: بافت پیوندی

زَعَنَفَة: باله ماهی

غِشَاء: پوشش جانوران و گیاهان مانند

پوست و مو

صَفَحَات الوَجْه: همه جای چهره

أعلام (اسم‌های خاص)

المسجد الحرام: مسجد الحرام

مكة المكرمة: مکه مکرمه

المدينة المنورة: مدینه منوره

المسجد النبوي: مسجد پیامبر

البقيع الشريف: قبرستان بقیع

العتبات المقدسة: زیارتگاه‌های مقدّس

البطحاء: سرزمین مکه

مینی: صحرای منا

عَرَفات: صحرای عرفات

جبل التّور: کوه نور

غار حراء: غار حرا

الأشياء القيّمة (چیزهای ارزشمند)

كَنْز: گنج

ذَهَب: طلا

فِضَّة: نقره

دَرّ، لَوْلُو: مروارید

نَقود: پول، پول‌ها

خاتَم: انگشتر

سوار: دستبند

ثروة، مال: ثروت

أعضاء الجسم (الحيوان والإنسان)

(اعضای بدن (حیوان و انسان))

عَين: چشم

رأس: سر

أذن: گوش

أنف: بینی

يد: دست

قَدَم: پا

رِجْل: پا

ذاکرة: حافظه

ذَنب: دم

رُفات: استخوان پوسیده

سِن: دندان

صدر: سینه

لَحْم: گوشت

كَيْف: شانه، کتف

جِدْع: تنه

عَظْم: استخوان

أحبال صوتية: تارهای صوتی

عَصَب: پی، عصب

واژگان الفبایی

أَنَزَّ: برانگیخت (مضارع: يُنْزِرُ / مصدر: إنْزَارَةٌ)
الْإِثْمَارُ: میوه دادن
أَنْمَرَ: میوه داد
أَجَابَ عَنْ: پاسخ داد به (مضارع: يُجِيبُ / مصدر: إجَابَةٌ / امر: أَجِبْ)
أَجْرِي: اجرا کرد (مضارع: يُجْرِي) «لِيُجْرِي: تا اجرا کند.»
الْأَجْوَدُ: بخشنده تر، بخشنده ترین
أَحَبَّ: دوست داشت (مضارع: يُحِبُّ / امر: أَحِبْ)
الْأَحَبُّ إِلَيَّ: محبوب ترین نزد
الْأَحْبَابُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الْأَحْبَابُ: جمع / الحَبْلُ: مُفْرَد»
إِخْتَرَقَ: آتش گرفت (مضارع: يَخْتَرِقُ / امر: إِخْتَرِقْ / مصدر: إِخْتِرَاقُ)
إِحْتَفَلَّ: جشن گرفت (مضارع: يَحْتَفِلُّ / مصدر: إِحْتِفَالُ / امر: إِحْتَفِلْ)
إِخْتَقَرَ: خوار کرد (مضارع: يَخْتَقِرُّ / مصدر: إِخْتِقَارُ / امر: إِخْتَقِرْ)
الْإِحْتِيَالُ: فریب کاری
أَحْدَثَ: پدید آوزد (مضارع: يُحْدِثُ / امر: أَحْدِثْ / مصدر: إِحْدَاثُ)
أَحْسَنَ: خوبی کرد، خوب انجام داد (مضارع: يُحْسِنُ / امر: أَحْسِنْ / مصدر: إِحْسَانُ) ≠ أَسَاءَ

آتَى: داد (مضارع: يُؤْتِي) (يُؤْتُونَ: می دهند)
الْآتِي، آتٍ: آینده، در حال آمدن
أَثَرَ: برگزید (مضارع: يُؤَثِّرُ)
الْآخِرُ: پایان = نهایه
الْآخِرُ، الْآخِرَى: دیگر
أَمَنَ: ایمان آورد، ایمن کرد (مضارع: يُؤْمِنُ / مصدر: إِيمَانُ)
الْآيَةُ: نشانه
إِنْتَعَدَ: دور شد (مضارع: يَبْتَعِدُ / امر: إِنْتَعِدْ / مصدر: إِبْتِعَادُ)
أَبْدَعَ: نوآوری کرد (مضارع: يُبْدِعُ / مصدر: إِبْدَاعُ / امر: أَبْدَعْ)
أَبْصَرَ: نگاه کرد
أَبَقَ: نگهدار (أَبَقَى، يُبْقِي)
الْإِتِّجَاهُ: جهت
إِتَّخَذَ: گرفت (مضارع: يَتَّخِذُ / امر: اِتَّخِذْ / مصدر: اِتِّخَاذُ)
إِتَّسَعَ: فراخ شد
الْإِتِّصَالَاتُ: مخابرات
إِتَّصَلَ: تماس گرفت (مضارع: يَتَّصِلُ / امر: اِتَّصِلْ / مصدر: اِتِّصَالُ)
آتَى: آمد (مضارع: يَأْتِي) = جَاءَ

أُزْسَلْ: فرستاد (مضارع: يُزْسِلُ / امر: أُرْسِلُ / مصدر: إِرْسَال)
أُزْضِي: راضی کرد (مضارع: يُزْضِي / مصدر: إِرْضَاء)
أُرُونِي: نشانم دهید («أروا + نون و قایه + ی»)
إِزْدَادًا: افزایش یافت (مضارع: يَزْدَادُ / مصدر: إِرْذِياد)
أَسَاءَ: بدی کرد (مضارع: يُسِيءُ / مصدر: إِسَاءَةٌ ≠ أَحْسَنَ)
الْأُسْبُوع: هفته («جمع: الْأُسْبُوع»)
إِسْتِرَاحَ: آسود (مضارع: يَسْتَرِيحُ / مصدر: إِسْتِرَاحَةٌ)
إِسْتِشَارَ: مشورت کرد (مضارع: يَسْتَشِيرُ / مصدر: إِسْتِشَارَةٌ)
إِسْتَضَاءَ: روشنی جُست (مضارع: يَسْتَضِئُ / مصدر: إِسْتِضَاعَةٌ)
إِسْتِطَاعَ: توانست (مضارع: يَسْتِطِيعُ / مصدر: إِسْتِطَاعَةٌ)
إِسْتِعَانَ: یاری خواست (مضارع: يَسْتَعْمِرُ / مصدر: إِسْتِعْمَارُ)
إِسْتَفَادَ: استفاده کرد (مضارع: يَسْتَفِيدُ / مصدر: إِسْتِفَادَةٌ)
إِسْتَفْبَحَ: زشت دانست (مضارع: يَسْتَفْرِحُ / مصدر: إِسْتِفْرَاحٌ)
الْإِسْتِقْرَارَ: آرامش و ثبات (مضارع: يَسْتَقِيمُ / مصدر: إِسْتِقْرَارٌ)
إِسْتَلَمَ: دریافت کرد (مضارع: يَسْتَلِمُ / مصدر: إِسْتِلَامٌ)

أَحْصَى: شمرد (مضارع: يُحْصِي / مصدر: إِحْصَاء)
إِحْمِنِي: از من نگهداری کن (حَمَى -، يَحْمِي / إِحْمِمْ + نون و قایه + ی)
إِخْتَارَ: برگزید = إِنْتَخَبَ (مضارع: يَخْتَارُ)
أَخَذَ: شروع کرد («أَخَذَ يُنَادِي: شروع کرد به صدا زدن»)
أَخَذَ: گرفت، برداشت، بُرد (مضارع: يَأْخُذُ / امر: خُذْ)
أَخِيرًا: سرانجام (مضارع: يَأْخُذُ / امر: خُذْ)
أَدَارَ: چرخاند، اداره کرد (مضارع: يَدِيرُ / مصدر: إِدَارَةٌ)
الْأَدَاءَ: به جا آورد (مضارع: يَأْتِيهِ / مصدر: إِدَارَةٌ)
أَذْرَكَ الشَّيْءَ: به آن چیز رسید و بدان پیوست (مضارع: يَذْرِكُ / امر: أذْرِكْ / مصدر: إِذْرَاكٌ)
أَدْعُ: دعوت کن، فرا بخوان، دعا کن (دَعَا، يَدْعُو)
أَدَى: ایفا کرد، منجر شد، ادا کرد (مضارع: يُوَدِّي)
إِذًا: آن گاه اگر
إِدْنًا: بنابراین
أَذْنَبَ: گناه کرد (مضارع: يَذْنِبُ / مصدر: إِذْنَابٌ)
أَرَادَ: خواست (مضارع: يُرِيدُ / مصدر: إِرَادَةٌ) = طَلَبَ، شَاءَ
أَرَأَى (+ه): او را می بینم (حَتَّى أَرَأَى: تا او را ببینم)

- اِسْتَهْلَكَ:** مصرف کرد (مضارع: يَسْتَهْلِكُ / امر: اِسْتَهْلِكْ / مصدر: اِسْتِهْلَاك) / **اِسْتَوْدَع:** سپرد (مضارع: يَسْتَوْدِعُ) / **اِسْتَوَى:** برابر شد (مضارع: يَسْتَوِي / مصدر: اِسْتَوَاء) / **اَسْحَطَ:** خشمگین کرد (مضارع: يَسْحَطُ / مصدر: اِسْحَاط) / **اَسْرَ:** اسیر کرد (مضارع: يَأْسِرُ) / **اَسْرَعَ:** شتافت (مضارع: يُسْرِعُ / مصدر: اِسْرَاع) / امر: اَسْرِعْ = عَجَلَ / **الْاَسْفَلَ:** پایین، پایین تر = الْاَعْلَى / **اَسْلَمَ:** مسلمان شد (مضارع: يَسْلِمُ / مصدر: اِسْلَام) / **الْاَسْمِدَةَ:** کودها «مفرد: اَلْسَمَاد» / **الْاَسِير:** دربند «جمع: اَلْاَسْرَى» / **اِشَارَاتُ الْمُرورِ:** علامت‌های رانندگی / **اِسْتَدَّت:** شدت گرفت (مضارع: يَسْتَدُّ / مصدر: اِسْتِدَاد) / **اِسْتَرَى:** خرید (مضارع: يَسْتَرِي) / **اِسْتَقَّ:** برگرفت (مضارع: يَسْتَقُّ / مصدر: اِسْتِقَاق) / **اِسْتَهَرَ:** نامدار شد (مضارع: يَسْتَهِرُ / مصدر: اِسْتِهَار) / امر: اِسْتِهِرْ / **اِسْتَهَى:** خواست (مضارع: يَسْتَهِي / مصدر: اِسْتِهَاء) / **اَصْبَحَ:** شد (مضارع: يُصْبِحُ) / **الْاَصْل:** ریشه «جمع: الْاَصُول» / **اَصْلَحَ:** درست گرداند (مضارع: يُصْلِحُ / امر: اَصْلِحْ / مصدر: اِصْلَاح) ≠ اَفْسَدَ / **اَصِيْبْتُ:** دچار شد (اَصَابَ، يُصِيبُ) / **اَضَاعَ:** تباه کرد (مضارع: يُضَيِّعُ / مصدر: اِضَاعَة) / **اِضَافَةٌ اِلَى:** افزون بر / **اَضْعَفَ:** ضعیف کرد / **اَضْمَرَ:** پنهان کرد (مضارع: يُضْمِرُ / مصدر: اِضْمَار) / امر: اَضْمِرْ = اَخْفَى ≠ اَطَهَرَ / **الْاَطْرَاف:** دست و پا / **اَطْعَمَ:** خوراک داد (مضارع: يُطْعِمُ / امر: اَطْعِمْ / مصدر: اِطْعَام) / **اَطْفَأَ:** خاموش کرد (مضارع: يُطْفِئُ / مصدر: اِطْفَاء) / **اِطْلَعَ:** آگاهی یافت (مضارع: يَطْلَعُ) / **اَطْلَقَ:** رها کرد (مضارع: يُطْلِقُ / امر: اَطْلِقْ / مصدر: اِطْلَاق) / **اَعَانَ:** کمک کرد = سَاعَدَ نَصَرَ (مضارع: يُعِينُ / مصدر: اِعَانَة) / **اِعْتَذَرَ:** بوزش خواست (مضارع: يَعْتَذِرُ / امر: اِعْتَذِرْ / مصدر: اِعْتِذَار) / **اِعْتَصَمَ:** چنگ زد (مضارع: يُعْتَصِمُ / امر: اِعْتَصِمْ / مصدر: اِعْتِصَام) / **اَعْتَقَ:** آزاد کرد / **الْاِعْجَابُ بِالنَّفْسِ:** خودپسندی

الْأَقْدَامُ: پاها «مفرد: الْقَدَم»
اِكْتَفَى بِهِ: بسنده کرده است.
الْإِكْتِنَارُ: بسیار گردانیدن، زیاده‌روی
اُكْرَمَ: گرامی داشت
اَكْمَلُ: کامل کرد (مضارع: يَكْمِلُ / امر: اَكْمِلْ / مصدر: اِكْمَل)
اَلتَّرَمُّ: پایبند شد (مضارع: يَلتَرِمُ / امر: اَلتَرِمُ / مصدر: اَلتَرَم)
اَلتَّنْفَتُّ: توجّه کرد (مضارع: يَلتَنفِتُ / امر: اَلتَنفِتُ / مصدر: اَلتَّنْفَت)
اَلتَّنْقَى: دیدار کرد (مضارع: يَلتَنقِي / مصدر: اَلتَّنْقَا)
اَللَّفُّ: نگاشت، به هم پیوست (مضارع: يُولِفُ / امر: اَللَّفُ / مصدر: تَأَلَّف)
اَللَّقَى: انداخت (مضارع: يَلقِي / مصدر: اَللْقَا)
«اَللَّقَى مُحَاصَرَةً:» سخنرانی کرد
اِمْتَلَأَ: پر شد (مضارع: يَمْتَلِئُ / امر: اِمْتَلِئْ / مصدر: اِمْتَلَأ)
اِمْرَأُ، اِمْرُؤُ، اِمْرِي (اَلْمَرْءُ): انسان، مرد
اِمْرَأَةُ (اَلْمَرْأَةُ): زن «اَلتَّنَسَاءُ: زنان»
اَلْأَمْرُدُ: پسر نوجوانی که سیبش درآمده ولی هنوز ریش در نیاورده است.
اَمَطَرُ: باران بارید (مضارع: يُمَطِرُ / امر: اَمَطِرْ / مصدر: اِمطَر)
اَمْكَنَ: امکان دارد (مضارع: يُمْكِنُ / امر: اَمْكِنُ / مصدر: اِمكَن)
اَلْأَمَلُ: آرزو «جمع: اَلْأَمَالُ»

اَعْجَبَ: در شگفت آورد «تُعْجِبُنِي: خوشم می آید، مرا در شگفت می آورد» (مضارع: يُعْجِبُ / مصدر: اِعْجَاب)
اَلْأَعْجُوبَةُ: شگفت‌انگیز «جمع: اَلْأَعْجَاب»
اَلْأَعْرَابُ: بادیه‌نشینان
اَلْإِعْزَازُ: گرامی داشتن «یاعزاز: با عزت»
اَعْطَى: داد (مضارع: يُعْطِي / مصدر: اِعْطَاء)
«اَعْطِنِي:» به من بده
اَلْإِعْمَارُ: آباد کردن (اَعْمَرَ، يُعْمِرُ)
اَعْنَى: مرا یاری کن (اَعَانَ، يُعِينُ / اَعْنُ + نون وقایه + ي)
اَعِينُونِي: مرا یاری کنید
اِعْتَرَى: فریب خورد (مضارع: يُعْتَرِّ)
اَعْلَقَ: بست (مضارع: يُعْلِقُ / مصدر: اِعْلَاق / امر: اُعْلِقْ) ≠ فَتَحَ
اَفَادَ: سود رساند (مضارع: يُفِيدُ)
اَلْأَفْرَاحُ: جوجه‌ها «مفرد: اَلْفَرَحُ = اَلْفِرَاحُ»
اِفْتَقَرَ: فقیر شد (مضارع: يَفْتَقِرُ / مصدر: اِفْتِقَار)
اَقَامَ: بر پای داشت (مضارع: يُقِيمُ / مصدر: اِقَامَة)
اَلْإِقَامَةُ: ماندن
اَقْبَلَ عَلَيَّ: به ... روی آورد
اِقْتَدَى: پیروی کرد
اِقْتَرَحَ: پیشنهاد داد (مضارع: يَقْتَرِحُ / امر: اِقْتَرِحْ / مصدر: اِقْتِرَاح)
اِقْتَصَدَ: صرفه‌جویی کرد (مضارع: يَقْتَصِدُ / امر: اِقْتَصِدْ / مصدر: اِقْتِصَاد)

- أَمَلَ:** امید داشت
أَنَّ: که (بر سر فعل مضارع)
- الْإِنَاء:** ظرف
 «جمع: الْآئِيَّة و جمع الجمع آن: الْأَوَانِي»
- أَنَارَ:** نورانی کرد (مضارع: يُنِيرُ / مصدر: إِنْأَرَة)
إِنْبَعَثَ: فرستاده شد
 (مضارع: يَنْبَعِثُ / مصدر: إِنْبِعَاث)
- أَنْتَ عَلَى الْحَقِّ:** حق با شماست
إِنْتَبَهَ: بیدار شد، متوجه شد، آگاه شد
 (مضارع: يَنْتَبِهُ / امر: اِنْتَبِهْ / مصدر: اِنْتَبَاه)
- أَنْتَجَ:** تولید کرد
 (مضارع: يَنْتِجُ / امر: اَنْتِجْ / مصدر: اِنْتَاج)
- إِنْتَصَرَ:** پیروز شد
إِنْتَهَى: به پایان رسید
 (مضارع: يَنْتَهِي / مصدر: اِنْتَهَاء)
- إِنْجَاز:** انجام
الْأَنْحَاء: سمت‌ها، سوها «مفرد: اَلنَّحْوُ»
- أَنْزَ:** روشن کن (أَنَارَ، يُنِيرُ)
إِنْزَعَجَ: آزرده شد
الْإِنْشِرَاح: شادمانی، فراحی
إِنْصَمَّ: پیوست
- (مضارع: يَنْصَمُّ / مصدر: اِنْصِمَام)
إِنْطَلَقَ: به حرکت درآمد (مضارع: يَنْطَلِقُ / امر: اِنْطَلِقْ / مصدر: اِنْطِلَاق)
- إِنْطَوَى:** به هم پیچیده شد
 (مضارع: يَنْطَوِي / مصدر: اِنْطَوَاء)
- الْإِنْفَاق:** تونل‌ها «مفرد: اَلتَّفِيقُ»
- إِنْقَضَ:** پراکنده شد (مضارع: يَنْقُضُ)
أَنْقَذَ: نجات داد
 (مضارع: يُنْقِذُ / امر: اَنْقِذْ / مصدر: اِنْقَاذ)
- أَنْكَرَ:** دروغ دانست، انکار کرد
 (مضارع: يُنْكِرُ / امر: اُنْكَرْ / مصدر: اِنْكَار)
- الْأَنْكَرَ:** زشت‌تر، زشت‌ترین = الْأَقْبَحُ
إِنْكَسَرَ: شکسته شد
 (مضارع: يَنْكَسِرُ / مصدر: اِنْكَسَار)
- إِنْمَا:** فقط
إِنَّهُ: باز دار (نَهَى، يَنْهَى)
إِنْهَدَمَ: ویران شد
أَوْجَدَ: پدید آورد (مضارع: يَوْجِدُ / امر: اَوْجِدْ / مصدر: اِيجَاد)
- أَوْصَلَ:** رسانید (مضارع: يَوْصِلُ / امر: اَوْصِلْ / مصدر: اِیْصَال)
- أَوْفُوا:** وفا کنید (ماضی: أَوْفَى / مضارع: يَوْفِي)
أَوْمَرَ: دستور بده (أَمَرَ، يَأْمُرُ)
إِهْتَدَى: راهنمایی شد
 (مضارع: يَهْتَدِي / مصدر: اِهْتِدَاء)
- إِهْتَمَّ:** اهتمام ورزید (مضارع: يَهْتَمُّ)
الْأَهْل: خانواده، خاندان
الْأَهْوَن: پست‌تر
إِيَاب: برگشتن = الرُّجُوع ≠ الدَّهَاب
إِيَالَك: بهره‌یز، تو را

بَحَث: پژوهش «جمع: الْأَبْحَاثُ»

بَحَثٌ عَنِ: دنبال ... گشت

(مضارع: يَبْحَثُ / امر: اِبْحَثْ / مصدر: بَحْث)